

دو فصلنامه علمی تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگاری دانشگاه الزهرا (س)
سال سی‌ام، دوره جدید، شماره ۲۶، پیاپی ۱۱۱، پاییز و زمستان ۱۳۹۹ / صفحات ۲۶۳-۲۳۹
مقاله علمی - پژوهشی

نگاهی دوباره به کارنامه دکتر حائری (نقدی بر کتاب زندگی، آثار و اندیشه‌های تاریخ‌نگارانه دکتر عبدالهادی حائری)^۱

علیرضا ملایی توانی^۲

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۸/۲۶

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۱۱/۲۱

چکیده

عبدالهادی حائری از چهره‌های نامدار تاریخ‌پژوهی معاصر ایران است که قدرت قلم و میراث فکری او تأثیری مستقیم و ماندگار بر معرفت تاریخی ایرانی برجای نهاده است. حائری نه تنها در میدان تاریخ‌پژوهی، بلکه در عرصه خاطره‌نگاری و نظریه‌پردازی، شخصیتی صاحب‌سبک است. نوآوری‌ها و اقدام‌های پیشگامانه حائری می‌طلبد که درباره او پژوهش‌های ژرفی صورت پذیرد. نکته مهم این است که فعالیت علمی او در زمینه و زمانه‌ای خاص چهره بست که فضای احساسی، هیجانی، سیاست‌زده و ایدئولوژیک بر عقلانیت و تفکر تاریخی سیطره داشت. این مقاله می‌کوشد با نگاهی انتقادی به کتاب زندگی، آثار و اندیشه‌های تاریخ‌نگارانه دکتر عبدالهادی حائری اثر حجت فلاح توتکار، چشم‌اندازی تازه به‌سوی برخی از ابعاد اندیشه‌ها و عملکرد عبدالهادی حائری بگشاید. مقاله با تمرکز به زمینه و بستر سیاسی فکری که حائری در آن نشو و نما یافت و ایده‌های روش‌شناسانه و معرفت‌شناسانه خود را طرح کرد، به این نتیجه می‌رسد که بدون شناخت ویژگی‌ها و اقتضانات این بستر به‌ویژه گفتمان‌های رقیب نمی‌توان شناختی ژرف از کارنامه حائری به دست آورد.

واژگان کلیدی: تاریخ‌نگاری، نظریه‌پردازی، عبدالهادی حائری، معرفت‌شناسی تاریخی، دو رویه تمدن بورژوازی غرب.

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/HPH.2021.35166.1502

۲. استاد تاریخ، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات تاریخ فرهنگی، تهران، ایران: ar.mollaiy@ihsc.ac.ir

مقدمه

در یک صد سال اخیر دگرگونی‌های بزرگی در میدان تاریخ‌پژوهی ایران رخ داده است. فهم این دگرگونی‌ها از یک سو، نیازمند ارزیابی دستاوردهای نظری و عملی تاریخ‌نگاران ایرانی و نقد عملکرد نهادها و جریان‌های تاریخ‌نگاری و از دیگر سو مستلزم شناخت فضای سیاسی فکری دوره معاصر و ارزیابی راه رفته است. در این میان، نقش مورخان معاصر در رقم‌زدن به وضعیت کنونی تاریخ‌نگاری در ایران از همه برجسته‌تر است. یکی از این مورخان برجسته در شکل‌دادن به تحول تاریخ‌نگاری معاصر، عبدالهادی حائری است. او بی‌گمان یکی از قله‌های مرتفع تاریخ‌نگاری ایران پس از انقلاب است که بدون او نمی‌توان مسیر پرتلاطم و پرتحول تاریخ‌نگاری متأخر ایرانی را درک کرد. حائری بنیان‌گذار سبکی تازه در میان تاریخ‌نگاران معاصر است. با این همه نقش و جایگاه او چنان‌که شایسته است شناخته نیست. اثر ارزشمند دکتر حجت فلاح توتکار با عنوان *زندگی، آثار و اندیشه‌های تاریخ‌نگارانه دکتر عبدالهادی حائری* یکی از آثار ستایش‌انگیز در راه شناخت میراث فکری حائری است که در امتداد همایش «خودآگاهی و تاریخ‌پژوهی» می‌کوشد زندگی و اندیشه‌های او را بازخوانی کند. کتاب *زندگی، آثار و اندیشه‌های تاریخ‌نگارانه دکتر عبدالهادی حائری* در سه فصل تنظیم شده است: فصل اول با عنوان، «شکل‌گیری شخصیت یک تاریخ‌نگار» در ۶۸ صفحه تنظیم شده است. این فصل از صفحه ۱۳ تا ۸۱ نزدیک به یک چهارم محتوای کتاب را شکل می‌دهد. در این فصل نگارنده کوشیده است زندگی پر فراز و نشیب دکتر حائری را از دوره تولد آغاز و تا زمان مرگش با تأکید بر دوره فعالیت او در گروه تاریخ دانشگاه فردوسی مشهد روایت کند. نویسنده به شرح دوران کودکی دکتر حائری و توصیف جایگاهش در خانواده پرداخته است و کارهای گوناگونی را که عبدالهای جوان پس از روی گردانی از تحصیلات حوزوی تا آغاز دوره دکتری تاریخ در کانادا ناگزیر به آنها تن داد، مانند کارگری در کارگاه‌های بافندگی، ارزیابی کرده است. نویسنده این تلاش‌ها را ذیل عنوان «جست‌وجوی هویتی مستقل» صورت‌بندی و به شکلی جذاب روایت کرده است. او این تلاش‌ها را از کارگری تا روزنامه‌نگاری، از سربازی تا ادامه تحصیل در دانشکده معقول و منقول، از کارمند اداره بهداشت خراسان تا ادامه تحصیل در دانشگاه مک‌گیل کانادا و سپس مقام استادی در دانشگاه برکلی در ایالت کالیفرنیا آمریکا تا بازگشتش به کشور و نیز ادامه فعالیتش به‌عنوان عضو هیأت علمی گروه تاریخ دانشگاه فردوسی مشهد شرح داده است.

فصل دوم اثر با عنوان «روش در تاریخ‌نگاری حائری» کوچکترین و کم‌حجم‌ترین فصل کتاب را شکل می‌دهد که در ۲۸ صفحه از صفحه ۸۳ تا صفحه ۱۱۱ تنظیم شده است و

رویکردی روش‌شناسانه دارد.

فصل سوم یا واپسین فصل کتاب حاضر با عنوان نگاهی به آثار تاریخ‌نگاری حائری، به نقد و ارزیابی مهم‌ترین پژوهش‌های دکتر حائری اختصاص یافته است. این فصل که در ۱۶۳ صفحه تنظیم شده، مفصل‌ترین فصل این اثر است که نزدیک به نیمی از حجم کتاب را از صفحه‌های ۱۱۳ تا ۲۷۶ دربرمی‌گیرد.

کتاب دارای یک نتیجه‌گیری کوتاه دو صفحه‌ای، یک کتاب‌نامه و دو ضمیمه است. یکی از ضمیمه‌ها با عنوان روزشمار زندگی دکتر حائری و دومی با عنوان فهرست آثار دکتر حائری، هر دو کوششی ارجمند است که بر غنای کتاب افزوده‌اند. این مقاله ضمن ارج نهادن به کوشش‌های عالمانه دکتر فلاح و برشمردن برخی از نقاط قوت اثر درصدد است برخی از کاستی‌های آن را یادآوری کند و سرانجام به مسائلی پردازد که به نظر می‌رسد در شناخت چهره علمی حائری بسیار حائز اهمیت‌اند.

برجستگی‌های اثر

دکتر فلاح توتکار یکی از استادان خوش‌نام، باسواد و با اخلاق گروه‌های تاریخ کشور است. او بیشتر اهل تفکر و مطالعه است تا نگارش و هرگاه دست به قلم می‌برد، هم اندیشه تولید می‌کند و هم اثری فاخر. این کتاب نه تنها محصول تفکر و تحقیق فلاح بلکه بخشی از تجربه زیسته او است که از شاگردی در محضر استاد حائری به دست آمده است. دکتر فلاح توتکار در سراسر دوره کارشناسی‌اش در دانشگاه فردوسی مشهد نزد دکتر حائری شاگردی کرده و از نزدیک با دغدغه‌ها، نگرش‌ها و رویکردهای وی آشنا شده است. وی در مقدمه این اثر می‌نویسد: «نگارنده در سال‌های ۶۹-۱۳۶۶ نکته‌های بدیع و نو در درس‌های تاریخ ایران از مغول تا صفویه، زبان تخصصی، متفکران قاجار، تاریخ خاورمیانه، تاریخ جنبش‌های اسلامی دو سده واپسین، انقلاب مشروطیت ایران، تاریخ معاصر ایران، تاریخ احزاب سیاسی در ایران از دکتر حائری آموخته است. حائری نه تنها استادی با دانشی ژرف بود، بلکه انسانی با ویژگی‌های اخلاقی بس والا بود. همین ویژگی‌های برجسته علمی و اخلاقی بود که او را استادی ممتاز کرده بود.» (فلاح توتکار، ۱۳۹۴: ۹)

دامنه اثرگذاری حائری بر فلاح توتکار چنان گسترده بود که حوزه مطالعات وی را به تاریخ معاصر ایران سوق داد. چنان‌که پایان‌نامه کارشناسی ارشد و رساله دکتری‌اش را در همین زمینه نوشت. بنابراین، از نقاط قوت این کتاب، نزدیک بودن گرایش‌های تخصصی دکتر فلاح با دکتر حائری است. در نتیجه، او افزون بر نزدیکی‌های علمی و عاطفی، هم از شایستگی و توان

علمی و هم از انگیزه و اهلیت لازم برای پردازش زندگی و اندیشه‌های حائری برخوردار است.

از دیگر نقاط قوت این اثر، صراحت لهجه نویسنده است که در کنار برآوردن حق شاگردی، کوشیده است آشکارا دیدگاه‌ها، روایت‌ها و رهیافت‌های دکتر حائری را نقد کند و در این نقد، چندان ملاحظه روابط استادشاگردی را مداخله ندهد. او مجموعه‌ای از نقدهای شکلی مانند شیوه ارجاع‌دهی تا نقدهای محتوایی را وارد کرده است که عمدتاً ناشی از نوع نگاه حائری به مسائل، موضوعات و شخصیت‌های تاریخی است (فلاح توتکار، ۱۳۹۴: ۱۷۴ و ۱۷۰ و ۱۶۹ و ۱۴۴ و ۱۴۳ و ۱۳۹ و ۱۲۵ و ۱۲۴).

از برجستگی‌های این اثر، موشکافی‌های دقیق و وسواس ژرف نویسنده در کاویدن ابعاد گوناگون اندیشه‌های دکتر حائری است که با دقت و خلاقیت خود، آن را به انجام رسانده و در این راه، افزون بر منابع مکتوب و متعارف، به جست‌وجوی آثار پراکنده دکتر حائری در روزنامه‌های گوناگون در طی چند دهه پرداخته است. فلاح برای تکمیل چرخه گردآوری داده‌ها، از خانواده، دوستان، شاگردان و نزدیکان حائری به اقتضای بحث با روش‌های گوناگون از جمله مصاحبه، داده‌های لازم را فراهم آورده است. بدین‌سان، متنی متین با قلمی استوار و محققانه پدید آمده است که می‌تواند سرمشق مطالعاتی از این دست درباره استادان و دیگر تاریخ‌نگاران معاصر باشد تا از الگوهای روشی و معرفتی آن الهام بگیرند.

ساختار کتاب

هرچند نحوه ساماندهی و شیوه ارائه مطالب و نیز تقدم و تأخر مباحث هر اثر، امری سلیقه‌ای است و در فرایند ارزیابی علمی آثار اهمیت درخوری ندارد، به تعبیر حافظ بزرگ، «رنگ رخسار برون می‌دهد از سر ضمیر». اندیشیدن درباره ساختار و سامان کتاب می‌تواند به عرضه بهتر مطالب کتاب منجر شود و کوشش‌های نویسنده را بهتر و جذاب‌تر عرضه کند. همان‌گونه که فروشگاه‌ها را می‌توان به گونه‌های مختلف طبقه‌بندی کرد و ویتترین‌ها را آراست، در معرفی محتوای کتاب هم می‌توان بهترین نظم‌ها را ارائه داد که به انسجام موضوعی و پیوستگی مضمونی و تسلسل تاریخی بینجامد.

معمولاً رسم بر آن است که فصل‌ها را بین ۱۵ تا ۲۵ صفحه تنظیم می‌کنند. این هر چند وحی منزل نیست، امروز به یک سنت مقبول و فراگیر تبدیل شده است. بی‌گمان، این کتاب از نظر ساماندهی و نوع فصل‌بندی‌ها می‌توانست شکل بهتری بیابد. ناموزونی مطالب فصل‌ها موجب بروز نوعی ناهمگنی در حجم مطالب کتاب شده است. حجم ۲۸ صفحه‌ای فصل دوم

در قیاس با ۱۶۳ صفحه‌ای فصل سوم گویای این ناموزونی است.

این کتاب را می‌شد در دو بخش، شاید سه بخش مجزا سامان داد: بخش نخست را به زندگی و اندیشه‌ها و بخش دوم را به نقد آثار و پژوهش‌های دکتر حائری، روش و رویکردهای تاریخ‌نگارانه او، اختصاص داد تا تلاش‌های نویسنده بهتر آشکار شود. اما اکنون تنها فصل دوم به اسلوب فصل‌بندی‌های متعارف نزدیک است. در این میان، فصل‌های اول و به‌ویژه فصل سوم فراتر از حد متعارف فصل‌بندی‌ها هستند. چه هر یک از آنها می‌توانست به چند فصل مستقل تبدیل شود.

اگر از فصل‌بندی اثر بگذریم، عنوان‌گذاری‌های اثر هم دقیق و رسا نیستند، زیرا تنها به یک رشته عنوان‌گذاری‌های کلان بسنده شده و از عنوان‌های ریزتر و مبتنی بر نقاط عطف زندگی و اندیشه‌های حائری صرف‌نظر شده است. در نتیجه، به انسجام و جذابیت اثر آسیب زده است. البته حائری در نگارش خاطراتش نیز همین سبک را در پیش گرفته اما با این تفاوت که در آغاز هر فصل، عنوان‌های پنهان را بازگو کرده است.

نویسنده در فصل سوم، مهم‌ترین کتاب‌های حائری را نقد و ارزیابی کرده است؛ آثاری چون ۱. تشیع و مشروطیت و نقش ایرانیان مقیم عراق؛ ۲. نخستین رویارویی‌های اندیشه‌گران ایران با دو رویه تمدن بورژوازی غرب؛ ۳. تاریخ جنبش‌ها و تکان‌های فراماسونگری در کشورهای اسلامی؛ ۴. ایران جهان اسلام؛ پژوهش‌های تاریخی پیرامون چهره‌ها، اندیشه‌ها و جنبش‌ها؛ ۵. آنچه گذشت... نقشی از نیم قرن تکاپو؛ ۶. آزادی‌های سیاسی و اجتماعی از دیدگاه اندیشه‌گران: گذری بر نوشته‌های پارسی در دو سده واپسین. با این همه نویسنده از معرفی دیگر آثار دکتر حائری از جمله ارزیابی و دسته‌بندی موضوعی و محتوایی مقاله‌های متعدد وی که نزدیک به ۷۰ اثر است، خودداری کرده است. افزون بر این می‌توانست گزارشی کوتاه و انتقادی از ترجمه‌های حائری و داستان بلند «اشک سرد» ارائه دهد تا بخش‌های دیگری از افکار و احساسات او نیز ارزیابی و تحلیل شوند.

زمینه و زمانه تاریخ‌پژوهی حائری

از موضوعات مهمی که در ارزیابی زندگی و اندیشه‌های دکتر حائری به‌ویژه در فعالیت تاریخ‌پژوهانه وی تأثیری انکارناپذیر دارد و دکتر فلاح به آن نپرداخته است، زمینه و بستر تاریخ‌نگاری ایران و نیز تأثیر مستقیم و غیر مستقیمی است که این بستر و جریان‌های تاریخ‌نگارانه بر اندیشه تاریخ‌پژوهی حائری نهاده‌اند. به‌طور کلی در زمانه و زمینه‌ای که اندیشه‌های تاریخ‌پژوهانه حائری نشو و نما یافت، یعنی از سال ۱۳۴۳ که آگاهانه به تحصیل در

دوره دکتری رشته تاریخ در کانادا پرداخت تا پس از انقلاب که به گروه تاریخ دانشگاه فردوسی مشهد پیوست، جریان تاریخ‌نگاری ایرانی تحت تأثیر دو گفتمان نیرومند و رقیب بود: نخست، گفتمان چپ مارکسیستی به‌طور عام که مورخان روسی آن را نمایندگی می‌کردند و از سوی مترجمان هوادار حزب توده، به‌صورت پنهان و آشکار به بازار نشر راه می‌یافت. از دهه ۱۹۳۰ با تحکیم پایه‌های مارکسیسم در شوروی، استالین از مورخان خواست که نظریه انقلابی مارکسیسم - لنینیسم و روند تاریخی آن را در چارچوب مراحل پنج‌گانه تکامل خطی تاریخی (کمون اولیه، برده‌داری، فئودالیسم، کاپیتالیسم و سوسیالیسم) برای بسیاری از کشورها از جمله ایران توجیه کنند تا راه برای تحقق نظام سوسیالیستی در کشورهای پیشاسرمایه‌داری هموار شود. به همین منظور در فوریه ۱۹۳۱ در شهر لنینگراد کنفرانسی با هدف شکل‌دادن به سیاست تاریخ‌نویسی رسمی شکل گرفت. سال‌ها بعد در دهه ۱۹۶۰ م. ایران‌شناسان روسی مطابق الگوی تکامل ادواری مارکسیستی، تاریخ ایران را در همین چارچوب نوشتند. پس از دیاکونوف و کتاب مشهورش *تاریخ ماد* آثار متعددی بر همین مینا را مورخان شوروی به رشته تحریر درآوردند (پیگولوسکایا، ۱۳۵۳؛ گرانوسکی و دیگران، ۱۳۵۷). به‌دنبال آن مورخان مارکسیست - لنینیست ایرانی مانند فرهاد نعمانی، محمدرضا فشاهی، اباذر ورداسی، احسان طبری، فرج‌الله میزانی مشهور به نام مستعار ف. م. جوانشیر و... همان راه را ادامه دادند (صدقی، ۱۳۹۱). در نخستین سال‌های پس از انقلاب امکان عرضه مستقیم و گسترده آن آثار به بازار نشر فراهم شد. چون گفتمان تاریخ‌نگاری چپ درباره اغلب مسائل تاریخی ایران سخن گفته بود، نه حائری و نه هیچ مورخ خودآگاهی نمی‌توانست به این سنت بی‌توجه باشد؛

دوم، اندیشه‌ها و ایده‌های دکتر شریعتی درباره تاریخ اسلام، اهل بیت، تاریخ تشیع، صفویه، متفکران مسلمان و نیز نوع نگاهی که درباره جریان تاریخ و فلسفه تاریخ و مسیر و حرکت تاریخ نشر داد و حائری جوان را که هوادار نواندیشی دینی و طرح نگاهی متفاوت به تاریخ بود متأثر می‌کرد، چنان‌که در برخی از آثار خود این تأثیرپذیری را آشکارا بروز داده است.

این دو گفتمان که هر دو رویکردی به‌شدت ایدئولوژیک به تاریخ داشتند، فضای فکری اندیشه تاریخ‌نگاری ایرانی را تحت تأثیر قرار دادند. هرچند با قدرت‌گرفتن گفتمان شریعتی تا حد زیادی از دامنه نفوذ جریان چپ و اندیشه‌های آن کاسته شد، هنوز میراث آن بر گرده تاریخ‌نگاری ایرانی سنگینی می‌کرد و حائری می‌بایست راه خود را از آن متمایز کند.

افزون بر دو گفتمان یادشده، دو رویکرد تاریخ‌نگارانه دیگر هم در این عرصه حضور داشتند که می‌توانستند در ترسیم راه آینده تاریخ‌ورزی حائری نقش داشته باشند:

نخست، جریان تاریخ‌نویسی رسمی حکومت پهلوی که نهادهای رسمی با مشارکت برخی

از محققان دانشگاهی و غیردانشگاهی و در نهادهای مختلف آن را تولید می‌کردند. در این نوع آثار، رویکردهای ناسیونالیستی باستان‌گرا و سلطنت‌گرایی موج می‌زد. این رویکرد افزون بر تدوین کتاب‌های درسی مدرسه‌ها و دانشگاه‌ها در مجله‌هایی چون *بررسی‌های تاریخی* و در آثار انبوهی از مورخان رسمی بازتاب می‌یافتند و حائری خواه‌ناخواه در معرض آن قرار داشت. او این خطر را از نزدیک لمس کرده بود و می‌دانست که حکومت شاه می‌کوشد تدریس و تحقیق تاریخ برپایه اراده ارباب قدرت صورت پذیرد و این معنایی جز بر باد رفتن شخصیت و هویت مورخ نداشت. طبعاً استاد تاریخ معاصر نمی‌توانست بسیاری از حقایق دوره پهلوی را از جمله استبدادگری و روی کار آمدنشان به مدد انگلیسی‌ها بر زبان براند. حائری در این‌باره نوشته است، فرمانروای خودکامه، پژوهشگر تاریخ را به دروغ‌گویی وامی‌دارد و این برای پژوهشگر راستین در حکم خودکشی است. از همین‌رو، حائری هم در انتخاب موضوع رساله دوره دکتری‌اش و هم امکان تدریسش در دانشگاه‌های ایران پیش از انقلاب اسلامی دستخوش تردیدها و تأمل‌های فراوان شد (حائری، ۱۳۷۲: ۴۵۵ و ۴۲۶ و ۳۸۵-۳۸۴)؛

دوم، اندیشه تاریخ‌نگاری انقلابی که قرار بود گفتمان تاریخ‌نگاری رسمی جمهوری اسلامی را شکل دهد و محور آن تاریخ تشیع و مرکزیت دادن به روحانیت و ایجاد تبار تاریخ‌نگارانه برای روحانیت در تاریخ معاصر ایران بود که سخت می‌کوشید پیشینه انقلاب اسلامی را به تاریخ ائمه اطهار و جنبش‌های شیعی در قرن‌های مختلف و تلاش‌های فقیهان در درازنای تاریخ ایران برساند. زمانی که حائری به فعالیت‌های دانشگاهی در ایران پرداخت این گفتمان با سرعتی فزاینده در حال چیرگی بود. از پیامدهای این حرکت، ظهور روحانیان تاریخ‌نگار بود که پدیده‌ای منحصر به فرد در انقلاب اسلامی محسوب می‌شود. یکی از بنیادگذاران این حرکت مرتضی مطهری بود که نگاهی انتقادی به برخی از باورهای شیعیان درباره امام حسین (ع) در اثر مشهور *حماسه حسینی* داشت و بعدها اثر مشهور دیگری با عنوان *خدمات متقابل اسلام و ایران* در برابر ایده‌های تاریخ‌نگاری باستان‌گرا و ناسیونالیستی مورد پشتیبانی حکومت نوشت و مناقشه تازه‌ای برانگیخت. پس از مطهری روحانیانی چون علی دوانی، حمید روحانی، عمید زنجانی و رسول جعفریان و پس از آنها روح‌الله حسینیان مجدانه وارد قلمرو تاریخ‌پژوهی شدند. در همین فضا بود که آثار متعددی درباره جنبش تنباکو و نهضت مشروطیت و نقش‌آفرینی روحانیان در آن حرکت‌ها و نیز پیرامون زندگی، اندیشه‌ها و عملکرد علمایی چون نوری، مدرس و کاشانی نوشته شدند و چندین مؤسسه تاریخ‌نگاری پدید آمدند.

از خوش‌شانسی‌های حائری یکی این بود که رساله دکتری‌اش یعنی *تشیع و مشروطیت؛ نقش ایرانیان مقیم عراق* را دقیقاً در همین موضوع نوشته بود، اما از آنجا که یافته‌ها و

رهیافت‌های او هرگز در چارچوب تاریخ‌نگاری رسمی و ایدئولوژیک جمهوری اسلامی نمی‌گنجد، همین خوش‌شانسی اولیه به دسرهای بزرگ برای او تبدیل شد. این البته تمام ماجرا نبود، گفتمان تاریخ‌نگاری رسمی حتی مانع از نگارش و بیان بسیاری از واقعیت‌های تاریخی دوره پهلوی و تاریخ معاصر خاورمیانه می‌شد. به نوشته حائری «در هر کلاسی چند تن دانشجوی حضور داشتند که با توجه به ضوابطی که بدانها آموخته شده بود استاد را مورد انتقاد و اعتراض سخت قرار می‌دادند و حتی وی را به گونه‌ای محاکمه فرا می‌خواندند تا جایی که سخن‌گفتن و گفت‌وگو و بحث‌کردن در کلاس نه تنها دشوار که بسیار خطرناک می‌نمود» و استاد در چنین فضایی، قادر نبود درباره بسیاری از مسائل، تحولات و شخصیت‌های معاصر از جمله نوسازی‌ها و اصلاحات رضاشاه در ساختن راه و راه‌آهن، تأسیس دانشگاه، گستراندن امنیت و بهداشت و آموزش سخن بگوید «زیرا از دیدگاه برخی، گونه‌ای هواداری از رژیم پهلوی به‌شمار می‌آمد.» (حائری، ۱۳۷۲: ۵۳۱-۵۳۰)

بنابراین دکتر حائری در برابر این جریان‌های ایدئولوژیک که می‌کوشیدند تاریخ را به ابزار مبارزه و توجیه‌گر وضع موجود و مشروعیت‌دهنده قدرت سیاسی تبدیل کنند، قصد داشت، راه تازه‌ای ترسیم کند و افق تازه‌ای بگشاید. این کار در آن فضا بسیار دشوار بود. زیرا در آن فضا اغلب استادان تاریخ در چارچوب گفتمان رسمی جمهوری اسلامی به تاریخ‌نویسی مشغول بودند و مورخان رسمی می‌کوشیدند چهره‌ای مقدس از روحانیت به‌ویژه از مجتهدان و علمای تراز اول ترسیم کنند. در اوج همین کشاکش‌ها بود که حائری برای پی‌ریزی یک تاریخ‌نگاری آکادمیک و دانشگاهی وارد میدان شد و با دشواری‌ها و تنگناهایی که در این مسیر وجود داشت یک تنه به نگارش تاریخ با رویکردی آکادمیک پرداخت و آغازگر راهی تازه در فرایند تاریخ‌پژوهی پسانقلابی شد.

می‌دانیم که پیمودن این راه هرگز آسان نبود. نه فضای سیاسی و فکری و نه مناقشات ایجادشده و نه انتظار حکومت اجازه می‌داد این راه پیموده شود. تاریخ‌نگاری آکادمیک در درجه اول نیازمند آزادی‌های آکادمیک است که تنها در پرتو یک نظام دموکراتیک که آزادی‌های مدنی مدرن را به رسمیت بشناسد، امکان‌پذیر است نه در یک فضای به‌شدت سیاست‌زده، انقلابی و هیجانی. در فضای پسانقلابی ایران، برای اسلامی‌سازی علم تلاش فزاینده‌ای در جریان بود و این کار خواه‌ناخواه به دولتی‌سازی علم و سلطه سیاست بر علم می‌انجامید و موجب گسترش گفتمان‌های ایدئولوژیک و بازتولید جزم‌اندیشی می‌شد. سلطه ایدئولوژی‌های خردستیزی که جانشین عقلانیت علمی شوند به حذف استادان مستقل و دانشجویان منتقد می‌انجامد و فضای خودکامگی و خشونت را بر نهادهای علمی می‌گستراند تا

به تعبیر یکی از پژوهشگران، علمی ایدئولوژیک یا شبه علم آمیخته به سیاست جانشین علم واقعی شود و علوم انسانی را که ماهیتی رهایی‌بخش، نقاد و روشنگر دارد، سرکوب کند. طبعاً در چنین وضعیتی هر کس به دستگاه سیاسی نزدیک‌تر بود علم او حقیقی‌تر و محبوب‌تر شمرده می‌شد (ساعی، ۱۳۹۲: ۶۳).

در چنین فضایی بود که حائری به علت استقلال فکری‌اش هزینه‌های فراوانی هم در عرصه تدریس و هم در عرصه تحقیق پرداخت. دکتر فلاح به پاره‌ای از درگیری‌ها و اختلال‌هایی که در جریان تدریس حائری رخ می‌داد، اشاره کرده است (فلاح توتکار، ۱۳۹۴: ۶۱). حائری خود نیز گفته است که جلو در اتاقش نوشته بودند «امید آمریکایی اعدام باید گردد.» (حائری، ۱۳۷۲: ۵۰۸) به نوشته او محیط دانشگاه به هیچ روی جنبه علمی نداشت، دانشجویان به تکاپوی سیاسی و تبلیغ اندیشه‌های ایدئولوژیک و فروش جزوه‌ها و بیانیه‌های مختلف مشغول بودند و به راحتی از اخراج استادان سخن می‌راندند. (همان: ۵۰۹-۵۰۸). در آن فضا تاریخ ابزار سیاست و توجیه اندیشه‌ها و اقدامات جریان‌های تندروی سیاسی بود و به تعبیر حائری تحلیل عین‌گرایانه تاریخ چندان خریداری نداشت. (همان: ۵۳۲)

اما این تنش‌ها تنها به حوزه آموزش محدود نماند و در حوزه پژوهش به صورت ژرف‌تری بروز یافت. با چاپ کتاب تشیع و مشروطیت و نقش ایرانیان مقیم عراق مناقشه‌ها و مسئله‌های تازه‌ای طرح شد. زمانی که جمهوری اسلامی می‌کوشید تبار خود را به علمای مشروعه‌خواهی چون شیخ فضل‌الله نوری بازگرداند و سایرین را به انحراف مشروطه متهم کند، حائری روایتی دیگر از علما و حتی رقابت‌های مادی و دنیایی آنها طرح کرد و جرئت و جسارت خود را در بیان حقیقت نشان داد (حائری، ۱۳۸۱: ۱۳۴ و ۱۸۱). اوج این تنش‌ها که سرانجام به عرصه عمومی کشیده شد، سخنرانی حائری در کنگره شیخ فضل‌الله نوری طی روزهای نهم تا یازدهم مرداد ۱۳۷۰ در مازندران بود که خشم هواداران نوری و طرفداران گفتمان تاریخ‌نگاری رسمی جمهوری اسلامی را برانگیخت و مسیر کنگره را به سوی نقد دیدگاه‌های حائری سوق داد و حتی امنیت او و خانواده‌اش را به مخاطره انداخت (فلاح توتکار، ۱۳۹۴: ۶۲). در اینجا بود که عمق سلطه و چیرگی گفتمان تاریخ‌نگاری رسمی و پیوندش با قدرت سیاسی آشکارتر از هر زمان چهره نمود. این موضوع از آن جهت اهمیت دارد که بدانیم حائری در چنین فضای تنگی درباره چه موضوعات دشواری قلم می‌زد. این فشارهای سیاسی و ایدئولوژیک، گاه او در آستانه اخراج از دانشگاه قرار می‌داد و اگر همراهی و پشتیبانی دکتر محمدکاظم خواجه‌سوی، رئیس وقت دانشکده ادبیات و از افراد صاحب‌نفوذ دانشگاه نبود، امکان ادامه کارش چندان فراهم نمی‌شد.

آنچه فشارهای سیاسی و ایدئولوژیک بر حائری را دو چندان می‌کرد، فقدان نهادها و جریان‌های نیرومند تاریخ‌پژوه و حتی تشکل صنفی تاریخ‌گران بود که بتواند از وی پشتیبانی کند. بنابراین، در اوج پژوهش‌های حائری نه نهادهایی چون کنگره تاریخ‌دانان و انجمن‌های تاریخ فعالیت داشتند و نه از مجله‌های تخصصی تاریخی و نه از تشکل جمعی استادان تاریخ خبری بود که بتواند به صورت نهادی از حائری حمایت کند. در واقع، او تنها مانده بود و باید به تنهایی در فضای ایدئولوژیک و سیاست‌زده، فراتر از گفتمان‌های چپ و رسمی که از آنها یاد کردیم، کارهای آکادمیک بکند و این امر عظمت، استواری و ژرفای تاریخ‌نگاری حائری و راه تازه او را نشان می‌دهد که در کار دکتر فلاح چندان بازتاب نیافته است.

تأسیس مجله مطالعات تاریخی

حائری از جوانی عشق پژوهش در سر داشت و هنگامی که در دانشگاه فردوسی مشهد شروع به کار کرد، هیچ مجله تخصصی تاریخ‌پژوهی وجود نداشت تا آرزوهای پژوهشی او را در آن فضا محقق کند، تنها مجله‌های جنگ‌گونه علوم انسانی دانشکده ادبیات فعالیت می‌کردند که در همه حوزه‌های علوم انسانی مطلب منتشر می‌کردند. لذا حائری که از این وضعیت ناراضی بود ناگزیر خود، مجله تخصصی «مطالعات تاریخی» را بنیان نهاد. این تلاش حائری یک حرکت پیشروانه و بسیار موقی بود که در فضایی که تاریخ در خدمت سیاست و ایدئولوژی قرار داشت، نقش پیشگام او را در نهادینه کردن تاریخ‌نگاری آکادمیک در فضای پساانقلابی ایران نشان می‌دهد که وی مجدانه می‌کوشید آن را به یک رویه علمی تبدیل کند و فشارهای هنجارشکن تاریخ‌نگاری رسمی و فضای خشک و از رونق افتاده پژوهش تاریخی را درهم بشکند.

شاید یکی از انگیزه‌های حائری در تأسیس این مجله افزون بر عشق و دغدغه فراوان او به امر تحقیق به این واقعیت بازمی‌گشت که او در دانشگاه نسل دومی تحصیل کرده بود که در آن رویکرد پژوهشی دانشگاه در کنار امر آموزش کاملاً نهادینه شده بود. به همین سبب هنگامی که او دانشجویانش را به پژوهش وامی‌داشت و برای آنها تکلیف پژوهشی تعیین می‌کرد، اعتراض دانشجویان سیاسی و وابسته به گروه‌های سیاسی را که در کمیته‌های مختلف عضو بودند برمی‌انگیخت. اما او گزیری نداشت که در دانشگاه‌های آموزش محور ایران از ساحت پژوهش دفاع کند. اگر در نسل اول دانشگاه‌ها بر آموزش دانش و ارزش‌های تعلیمی تدریس تأکید می‌شد در دانشگاه‌های نسل دوم افزون بر آموزش بر پدیدآوردن دانش و ارائه یافته‌های حاصل از پژوهش در کلاس‌های درس نیز تأکید می‌شد (فراستخواه، ۱۳۹۶: ۱۱۸). فرارگرفتن

در این وضعیت دوگانه از مشکلات پیش روی حائری بود. چون حائری از نظر شخصیت و تربیت علمی نه می‌توانست در همان حال و هوای متعارف دانشگاه‌های ایران باقی بماند و نه می‌توانست به آسانی از تنگناهای آن خارج شود، در نتیجه، با تأسیس این مجله، دست به این اقدام شگفتی‌ساز زد و تا زنده بود در هر یک از شماره‌های آن مطلب نوشت. بی‌گمان، گام‌نهادن در این راه بدون همراهی برخی از اعضای گروه تاریخ و نیز دانشجویان سخت‌کوشی چون صفت‌گل، منظورالاجداد و... و نیز پشتیبانی‌های ستادی و اجرایی دکتر محمدکاظم خواجویان مقدور نبود. شخصیتی که دکتر حائری در خاطراتش همواره از وی به نیکی یاد کرده و همراهی‌اش را در روزهای سخت ستوده است.

اگر از زاویه‌های پنهان تأسیس این مجله بگذریم، بی‌تردید انتشار آن در ردیف رخدادهای علمی رشته تاریخ در دانشگاه‌های ایران است که هم میدان‌های تازه‌ای برای تحقیق و تفکر گشود و هم با استقبال فراوان خوانندگان همراه شد. البته این اقدام‌ها هرگز روح جست‌وجوگر حائری را ارضا نمی‌کرد. لذا سراسر دوره کوتاه عمر دانشگاهی‌اش یکسره به نگارش آثاری درخشان و ماندگار گذشت.

نقد غرب و ریشه‌های بدبینی حائری

یکی از بارزترین ویژگی‌های فکری و علمی دکتر حائری که تقریباً در همه آثارش نمود دارد، نقد تمدن بورژوازی غرب است. او می‌نویسد، «دیرگاهی است که مسئله رویارویی تمدن بورژوازی غرب مرا سخت سرگرم کرده و پژوهش‌های گوناگون مرا پیرامون تاریخ ایران و خاورمیانه در آن راستا قرار داده است.» (حائری، ۱۳۷۲: ۹) حائری همواره کوشیده است نقش اخلال‌گر غرب و دست پنهان آن را در ناکام‌نهادن اندیشه‌های اصلاحی در ایران و به شکست‌کشاندن نوسازان ایرانی نشان دهد. تأکید فراوانش بر غرب و هراس پنهانش از این نقش‌آفرینی گاه حائری را به نگرش‌های توطئه‌باورانه نزدیک کرده است. به‌عنوان مثال می‌توان از مقاله «سخنی پیرامون درگیری نیروها و برخورد دیدگاه‌ها در انقلاب مشروطیت ایران» یاد کرد (حائری، ۱۳۶۸: ۱۶۸-۱۴۵). هرچند فلاح به نقل از حائری، رویکردهای توطئه‌نگرانه وی را زیر سؤال برده است (فلاح توتکار، ۱۳۹۴: ۹۷).

البته چنان‌که می‌دانیم او آغازگر چنین رهیافتی در تاریخ ایران نیست. این امر از یک سنت فکری نیرومند در دل فرهنگ و اندیشه ایران معاصر ریشه می‌گیرد. ایده‌های انتقادی او درباره غرب هم در کتاب دو رویه تمدن بورژوازی غرب و هم در جنبش‌های فراماسونگری و حتی در تاریخ مشروطیت آشکار است. سنت فکری حائری در این زمینه تحت تأثیر آبخشورهای

گونگونگی قرار دارد که به نظر می‌رسد سه سنت یا سه گفتمان در آن نقشی محوری داشته باشند:

نخست، اندیشه‌های انتقادی پسااستعماری که از نقد سنت‌های شرق‌شناسانه ریشه می‌گیرد و در میان متفکران مسلمان و شرقی پس از دهه ۱۹۶۰ ریشه نیرومندی دارد. دکتر حائری در زمان رشد این گفتمان در غرب می‌زیست و آثار ادوارد سعید را خوانده و به آن دلبستگی نشان داده بود. در واقع، او در اغلب آثارش تحت تأثیر سنت انتقادی شرق‌شناسی بود. شرق‌شناسی آن‌گونه که ادوارد سعید گفته است، نوعی سبک مطالعه غربی برای ایجاد سلطه، تجدید ساختار، داشتن آمریت و اقتدار بر شرق است که بر پایه آن شرق به مثابه یک «سوژه» و ایده نگریسته می‌شود که غرب به آن واقعیت بخشیده است. این ایده با هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی خاص خود، دربردارنده مجموعه‌ای از نظریه‌ها و نظام فکری معرفتی درباره شرق است که طی نسل‌های متمادی با سرمایه‌گذاری فراوانی که روی آن صورت گرفته روش‌های اجرایی متناسب با خود را پدید آورده است (سعید، ۱۳۷۱: ۲۲-۱۴).

این نوع تاریخ‌نویسی با نقد و طرد روایت‌های شرق‌شناسانه می‌کوشد رهیافتی بی‌بدیل و متفاوت ارائه دهد. از دهه ۱۹۶۰ میلادی با افول جریان‌های استعمارگر، گفتمان تاریخ‌نگاری پسااستعماری در سراسر جهان به‌ویژه در جهان غرب بسیار بسط یافت. از نگاه این گفتمان تاریخ شرق قربانی نگاه‌های استیلاجویانه و سلطه‌گرانه غربی شده است و تا این‌جا شکسته نشوند، نه حجاب جهل از پیش رو برداشته خواهد شد و نه حقیقت آشکار می‌شود (یکتایی، ۱۳۵۰: ۲۲۵).

حائری در سنت تاریخ‌پژوهی خود از اندیشه‌های پسااستعماری به‌ویژه ایده‌های ادوارد سعید تأثیر عمیقی پذیرفته است. نوع نگاه او به تحولات تاریخی و بدبینی‌اش به غرب و دستاوردهای شرق‌شناسان و ایران‌شناسان غربی گویای همین واقعیت است. این نوع نگاه در کتاب *دو رویه تمدن بورژوازی غرب* از همه بارزتر است او در همین کتاب از واژگونه جلوه‌دادن تاریخ از سوی سخن‌گویان تمدن بورژوازی غرب، داد سخن داده است (حائری، ۱۳۷۲: ۱۰۷-۱۰۲). به تعبیر گی‌روشه استعمارگر سیستمی از توجیه و استدلال را به وجود می‌آورد که موقعیت خود را در کشور مستعمره برتر جلوه دهد و رفتار خود را در برابر بومیان توجیه کند و این همان «ایدئولوژی استعماری» است (روشه، ۱۳۷۶: ۱۹۷). حائری بر همین پایه، غرب را ترکیبی از دو رویه متفاوت و ناهمساز می‌دید: دانش کارشناسی و استعمار. لذا مسلمانانی که می‌خواهند از دانش و کارشناسی بهره ببرند و از چنگال امپریالیسم بگریزند باید آگاهی‌های همه‌سویه، بسنده و انتقادی درباره دورویی تمدن بورژوازی غرب داشته باشند. بر

همین پایه، او حتی اندیشه‌های آزادی‌خواهانه عصر روشنگری اروپا را بازتاب منافع طبقه بورژوازی و نظام سرمایه‌داری می‌شمرد و معتقد بود روشنگران اروپایی در خدمت استثمار بورژوازی، سودگرایی سرمایه‌داری و بهره‌کشی رنجبران جهان قرار داشتند (حائری، ۱۳۷۲: ۱۰۱-۸۹).

واقعیت این است که با رشد علوم جدید از قرن شانزدهم دوران تازه‌ای در تاریخ علوم آغاز شد. کشف کاربردهای علوم با رشد سرمایه‌داری پیوند خورد و موجب شد علوم جدید به فرزند سرمایه‌داری مهاجم تبدیل شود. اگر سرمایه‌داری امپریالیستی به استثمار ممالک عقب‌مانده جهان پرداخت، علوم جدید هم به طبیعت تاخت و استثمار از آن را آغاز کرد. سرمایه‌داری مهاجم علوم را در جهتی هدایت کرد که کاربردهای بهره‌آور هدف اصلی آن بود نه جست‌وجوی حقیقت و کنجکاوای در طبیعت. از همین جا ماهیت علوم استحاله یافت (توسلی فرید، ۱۳۶۶: ۸۵-۸۴).

برخلاف آنچه ادعا می‌شود، حائری استثمار و امپریالیسم را وجه ذاتی تمدن بورژوازی غرب می‌شمرد که به دانش کارشناسی غرب شکل داده است. حائری نیک می‌دانست که دانش کارشناسی نمی‌تواند منفک و منزله از خصلت‌های ذاتی تمدن غرب باشد و این، دانش جدید تفاوت ماهوی با علوم قدیم دارد و برآمده از تغییر نگاه انسان به انسان، انسان به جهان و انسان به هستی و خداست که از متن مدرنیته روییده است؛

دومین عامل در رشد اندیشه‌های ضدغربی حائری، تأثیر انکاناپذیر، اندیشه‌های انتقادی و نیرومند جریان‌های چپ مارکسیستی بود که در روزگار نشو و نما و شکل‌گیری شخصیت علمی دکتر حائری هم در سطح جهان و هم در ایران جریانی اثرگذار و پرقدرد شمرده می‌شد و بسیاری از روشنفکران منتقد در سراسر جهان هوادار آن بودند؛

سوم، وجود یک زمینه تاریخی و اجتماعی نیرومند در ایران پس از کودتای ۲۸ مرداد بود که با مداخله غرب در براندازی دولت ملی دکتر مصدق، تحمیل دیکتاتوری، قرارداد کنسرسیون، تحمیل کاپیتولاسیون، چیرگی آمریکا بر امور ایران و قرارگرفتن کشور در جرگه بلوک غرب در فضای پس از جنگ سرد همراه شد. تأثیر این بافت و زمینه تاریخی در شکل‌گیری گفتمان ضد غربی چنان آشکار بود که حائری خواه‌ناخواه همچون بسیاری از جوانان ایرانی در دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ تحت تأثیر آن قرار داشت. کنشگری او در جنبش ملی‌شدن نفت و هواداری‌اش از آن حرکت و نگارش مقاله‌هایی درباره آن نشانگر همین تأثیرپذیری‌هاست (فلاح توتکار، ۱۳۹۴: ۴۴-۲۹)؛

چهارم، جهت‌گیری‌های سیاسی ایدئولوژیک شدیداً غرب‌سیتز برآمده از گفتمان انقلاب

اسلامی است که خود را در شعار مشهور «نه شرقی و نه غربی، جمهوری اسلامی» بازمی‌تاباند و همه روزه و در همه رسانه‌ها تبلیغ می‌شد و خواه‌ناخواه رویکردهای انتقادی حائری را تشدید و تقویت می‌کرد. به نظر می‌رسد تحلیل‌نشدن این وجه از تفکر دکتر حائری یکی از نارسایی‌های این کتاب است که دکتر فلاح را از ارزیابی ریشه‌های بدبینی حائری به تمدن غرب بازداشته است. چون این کتاب با گفتمان غرب‌سینز انقلاب اسلامی ایران نسبتی روشن داشت نه تنها اجازه چاپ گرفت بلکه برنده کتاب سال هم شد. این از بازیگری‌های روزگار است که حاکمیت سیاسی به‌رغم ناهمسازی با اندیشه‌های حائری از این کتاب به‌شدت استقبال کرد.

در قلمرو مفاهیم و نظریه

یکی از توانایی‌ها و خلاقیت‌های دکتر حائری وضع واژگان، مفاهیم و نظریه‌های تازه است. نظریه «همسازگری و ناهمسازگری در جهان اسلام» و مشهورتر از همه گفتمان یا نظریه «دو رویه تمدن بورژوازی غرب» که حائری هم صورت‌بندی تازه‌ای از آن ارائه کرد و هم بر بنیاد آن آثار فراوانی نوشت، نمونه‌ای از توانایی‌های نظری دکتر حائری است.

دکتر فلاح درباره این وجه از خلاقیت‌های دکتر حائری چه در عرصه نظریه‌پردازی و چه در قلمرو واژه‌سازی و طراحی مفاهیم و عبارت‌های دقیق فارسی درنگ معناداری نکرده و یکسره از کنار آن گذشته است. یکی از کارهای بزرگ حائری قدرت گفتمان‌سازی وی بود که در عرصه علوم‌انسانی ایران ایجاد کرد. گفتمان/نظریه «دو رویه تمدن غرب: دانش کارشناسی و استعمار» تا مدت‌ها محور بحث‌های اصحاب علوم‌انسانی بود یا تعبیر «سکولاریست تمام‌عیار» که حائری درباره آخوندزاده به کار برد، نیز به‌تعبیری جاافتاده تبدیل شد که هنوز هم کاربرد دارد.

البته این بحث یک شمشیر دو لبه است. حائری به‌رغم توانایی مفهوم‌سازی‌اش، در به‌کار بستن برخی از مفاهیم سیاسی مدرن چندان دقت به خرج نداده است. یکی از این مفاهیم «جنبش» است که وی بدون تأمل آن را درباره رخدادهای گوناگون، از تحرکات و نارضایتی‌های عمومی تا جریان جمهوری‌خواهی رضاخان و تحرکات فراماسونگری و در رأس همه، درباره انقلاب مشروطیت و... به کار برده است. دکتر فلاح در نقدی عالمانه به این رویکرد حائری اعتراض کرده است. او می‌نویسد، مفهوم جنبش در علوم اجتماعی تعریفی خاص و دقیق دارد و هر جنبش اجتماعی باید از سازمان، ایدئولوژی، پیروانی از طیف‌ها و طبقه‌های مختلف اجتماعی برخوردار باشد. حائری درباره‌ی واژه نهاد هم همین‌گونه عمل کرده

است (فلاح توتکار، ۱۳۹۴: ۱۹۶-۱۹۵).

در حالی که قدرت قلم حائری یکی از وجوه بارز شخصیت و عملکرد دکتر حائری است و در سراسر آثارش جلوه‌ای برجسته و درخشان دارد و با خواندن متن‌های او به آسانی می‌توان به آن پی برد، دکتر فلاح تنها به اشارتی چند سطری از کنار آن گذشته است (فلاح توتکار، ۱۳۹۴: ۱۰۲). حائری برخلاف فرنگ‌رفندگان ایرانی که در گفتار و نوشتار خود می‌کوشند واژگان لاتین را در گفتار و نوشتار خود یک در میان به کار ببرند، به شدت از آن پرهیز داشت و آگاهانه تلاش می‌کرد فارسی را بسیار دقیق، با وسواس و حوصله بنویسد و متن نوشته‌شده را بارها بازخوانی کند تا قلمی استوار رقم بخورد. در هر صورت، این جنبه از کوشش‌های دکتر حائری نیازمند یک بررسی دقیق است و حتی جا داشت که نویسنده فصلی از کتاب را به آن اختصاص می‌داد و از آفرینش واژگانی چون مشروطه‌گر، اندیشه‌گر، فراماسونگر، تاریخ‌گر، زنه‌ارخوار، دیرینه‌گر، گسترش‌جویی، همسودی و انبوهی دیگر، سخن می‌گفت. زیرا حائری بسیار به سره‌نویسی و فارسی خالص باور داشت. عشق حائری به زبان فارسی بسیار ریشه‌دار بود: او نه تنها رمان تاریخی می‌نوشت و اشعار طنز می‌سرود و در دانشگاه‌های خارج از کشور فارسی درس می‌داد، بلکه فارسی را چنان با دقت و وسواس می‌نوشت که متنی ادیبانه، سلیس، زیبا و رسا زاده می‌شد (فراهانی منفرد، ۱۳۸۰: ۱۷۶-۱۷۱).

با این‌همه، قلم دکتر فلاح در وفاداری به سره‌نویسی و نیز کاربرد برخی از واژگان و تعبیرها متأثر از قلم حائری و فریدون آدمیت است. چنان‌که واژگانی چون بر بنیاد، در پیوند با «چهره بسته است» و... را از حائری وام گرفته است. و واژگانی چون این را اصیل نمی‌دانیم، معتبر نمی‌شناسیم، چندان دقیق نمی‌دانیم و... را از آدمیت.

حائری از منظر زندگی‌نامه‌نویسی

یکی از ویژگی‌های آشکار کتاب زندگی، آثار و اندیشه‌های تاریخ‌نگارانه دکتر عبدالهادی حائری ورود همزمان به قلمرو زندگی‌نامه‌نویسی و معرفت‌شناسی تاریخی است. نزدیک به یک سوم کتاب به زندگی‌نامه‌نویسی اختصاص دارد که به نظر می‌رسد، مقدمه‌ای برای معرفی و نقد آثار دکتر حائری باشد، اما جهت‌گیری و سبک این اثر نوعی زندگی‌نامه‌فکری نویسنده است که با شیوه‌ای دقیق و عالمانه تدوین شده است.

زندگی‌نامه‌نویسی خود دانشی پیچیده و چندساحتی و چندلایه است و با دانش‌های گوناگون از جامعه‌شناسی تا ادبیات و از روان‌شناسی تا اقتصاد سروکار دارد، اما در این میان توجه عمیق به مباحث روان‌شناختی می‌تواند بر غنای اثر بیفزاید که البته دکتر فلاح در

جای جای اثر کوشیده است، وارد این میدان‌ها بشود. خوشبختانه وجود خاطرات شخصی حائری در کتابی موسوم به *آنچه گذشت ... نقشی از نیم قرن تکاپو* و نیز در دسترس بودن خانواده و برخی از نزدیکان وی، این کار را اندکی آسان کرده است. واقعیت این است که یکی از هنرهای بزرگ و نوآوری‌های دکتر حائری سبک خاص او در «زندگی‌نامه خودنوشت» است که اساساً با خاطره‌نویسی‌های موجود تفاوت دارد. او با مخاطب قرارداد خود به‌عنوان «امید»، به‌خوبی توانسته است فاصله موضوعی، زمانی و معرفتی با خود بگیرد و زندگی‌نامه «امید» را به‌عنوان یک ابژه بیرونی در قالبی شایسته، نوآورانه و یک اثر جذاب و عبرت‌آموز روایت کند که بی‌گمان سبکی تازه از «زندگی‌نامه‌نویسی خودنگاشت» است.

در میان دانش‌های گوناگون مرتبط با زندگی‌نامه‌نویسی، دانش روان‌شناسی بیشترین تأثیر را بر زندگی‌نامه‌نویسان مدرن برجای نهاده و ارزش زندگی‌نامه‌های رسمی را زیر سؤال برده است، زیرا پیچیده‌بودن ابعاد شخصیتی و روانی انسان و فریبنده‌بودن آن را نشان داده و عینیت زندگی‌نامه‌نویسی را به‌دلیل تأثیر انکارناپذیر احساسات، تعلقات، تمایلات و تفکرات زندگی‌نامه‌نویس به تردید افکنده است. حائری در این عرصه همچون روان‌کاوی زبردست ظاهر شده است.

به‌طور کلی جنبه‌های روان‌شناختی شخصیت دکتر حائری و نحوه پرورش و تکامل آن و نیز تأثیر آن بر اندیشه و افکار دکتر حائری مسئله تأمل‌برانگیزی است که وی در خاطراتش بسیاری از آنها را بروز داده و با اعتراف‌های خود به روان‌کاوی خویش پرداخته است تا آنجا که اسناد و شواهد نشان می‌دهد، این امر در میان مورخان و خاطره‌نگاران ایرانی کم‌سابقه است و نمی‌دانم چرا دکتر فلاح از کنار آن گذشته است. بیان شب‌اداری‌ها که تا سن ده سالگی ادامه داشت، فرزند دهم یک خانواده پر جمعیت، بی‌مهری پدر و تنبیه بدنی، سرکوفت‌های فراوان خانواده و فامیل، سرخوردگی از تحصیلات حوزوی، ناکامی‌های مختلف در جست‌وجوی شغل و درآمد، حسادت‌ها و بداندیشی‌ها و ده‌ها عامل روان‌شناختی تأثیرگذار که حائری آشکارا از آنها سخن گفته است، به‌ویژه آنچه در گروه تاریخ دانشگاه فردوسی مشهد رخ می‌داد، اگر به‌درستی و با کمک یک روان‌شناس تحلیل می‌شد، می‌توانست ابعاد مختلفی از شخصیت حائری و عقده‌های او و تأثیر آنها را بر اندیشه‌هایش بازنمایاند. البته در این‌باره مطالبی هم نوشته شده است (جلالی، ۱۳۸۰: ۱۲۵-۱۰۱) که در کار فلاح بروز چندانی ندارند. به‌طور کلی روان‌شناسی مورخان، تأثیری تعیین‌کننده در فهم اندیشه‌های آنها دارد. چنان‌که لیدا اندیشه، پژوهشگر زندگی و اندیشه تاریخ‌نگارانه عباس اقبال می‌نویسد، به یک روان‌کاو سخت

نیاز است تا عقده‌های عباس اقبال، علت ازدواج نکردن و غفلتش از پرداختن به نقش زنان در تاریخ و رویگردانی‌اش از سیاست، در حالی که نزدیک‌ترین دوستانش چون بهار، فروغی، تقی‌زاده عمیقاً سیاسی بودند، پاسخ دهد (اندیشه، ۱۳۹۱: ۲۴۷-۲۴۶).

یکی از مشکلات زندگی‌نامه‌نویسی شیفتگی به شخصیت مورد علاقه است که دکتر فلاح به‌رغم ارادتی که به دکتر حائری دارد، کوشیده است از این شیفتگی فاصله بگیرد. با این‌همه، یکی از مشکلات گریزناپذیر زندگی‌نامه‌نویسی، گسست‌های ناخواسته‌ای است که در مسیر زیست شخصیت مطالعه‌شده بروز می‌کند و زندگی‌نامه‌نگار را در وضعیت دشواری قرار می‌دهد و او می‌ماند که چگونه این خلأها و شکاف‌ها را به‌صورتی منطقی پر کند. از یک سو هیچ اخبار و گزارش روشنگری درباره آن برهه از زندگی آن شخصیت در دست ندارد و از دیگر سو نمی‌تواند آن را مسکوت بگذارد. زندگی‌نامه‌نگار در این باره بهتر است صادقانه به مخاطبان‌ش بگوید که جست‌وجوهایش درباره این مقطع از زندگی وی به جایی نرسیده و اطلاعات روشنی از آن در دست نیست (ملایی توانی، ۱۳۸۸: ۱۵۷). با توجه به آنچه گفته شد، برخی گسست‌ها در مقاطعی از زندگی حائری دیده می‌شود و به‌ویژه درباره علت تغییر مستمر محل کار و موضوع کار دکتر حائری که بهتر بود به این تنگناها اشاره می‌شد.

یکی از راه‌های دستیابی به اطلاعات درباره اشخاص مراجعه به بایگانی‌های محلی اعم از مدرسه، آموزشگاه‌ها، مراکز بهداشتی، رجوع به محل کار افراد و سازمان‌هایی است که شخصیت مطالعه‌شده در آنها پرونده‌های اداری یا پرسنلی دارد. پرونده‌های آموزشی فرد چه در دوران مدرسه و چه در دوران دانشگاه علاوه بر نمره‌ها و کارنامه آموزشی می‌تواند حاوی اطلاعات ارزشمندی درباره رفتار و اخلاق و انضباط و فعالیت‌های فوق برنامه و حتی شامل نامه‌ها، نوشته‌ها، تشویق‌ها و تنبیه‌ها باشد. همچنین پرونده بهداشتی او در بیمارستان‌ها و مطب‌ها برای پیگیری بیماری‌ها و روند سلامتی او حائز اهمیت‌اند (آزبورن و دیگران، ۱۳۸۹: ۱۳۹). فلاح در این زمینه با ما هم‌عقیده است. او می‌نویسد، برای فهم دقیق علل مرگ حائری باید پرونده وی از سوی یک متخصص ارزیابی شود، اما این کار برای وی مقدور نشد (فلاح توتکار، ۱۳۹۴: ۶۳).

پژوهش در زندگی‌نامه باید زمینه‌گرا و متن‌محور باشد. یعنی تأثیر متقابل مسائل و عوامل اثرگذار زیستی، محیطی، اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی را در رفتار شخصیت مدنظر نشان دهد تا هیچ عاملی در حالت مجرد و انتزاع و فاقد پیوند اندامواره با عوامل دیگر شناسایی و تحلیل نشوند (ملایی توانی، ۱۳۸۸: ۱۵۴). از این منظر می‌توان تحلیل‌های ژرف‌تری از اندیشه و عمل حائری به دست داد. اینکه چرا حائری با آنکه رویکردی دین‌گرایانه داشت و

ملتزم به امور دینی، برآمده از متن یک خانواده اصیل دینی، دارای پیوندهای خاندانی و رابطه دوستی با بسیاری از سران انقلاب، چرا صرفاً به کار دانشگاهی ملتزم ماند و از پذیرش مسئولیت‌های اجرایی حتی در نهادهای دانشگاهی و وزارت علوم خودداری کرد.

معرفت‌شناسی تاریخی و روایت‌گری تاریخ

از ضعف‌های این اثر عمیق‌نشدن در مباحث روش‌شناسی و معرفت‌شناسی آثار دکتر حائری است. ورود به قلمرو نقد آثار تاریخ‌نگاران مستلزم توجه به دو جنبه متفاوت است: نخست، نقدهای معرفت‌شناسانه و دوم، نقد روایت‌پردازانه. در جنبه نخست، مسائلی چون روش‌شناسی تحقیق، مفاهیم و مسائل تاریخی، قلمرو موضوعی تاریخ، حیطه‌های تاریخ‌پژوهی، مسئله‌گزینش، بی‌طرفی، داوری، پیش‌داوری، علیت، رهیافت‌های مورخ و چارچوب‌های معرفتی و نظری او ارزیابی می‌شود. اما در رویکردهای روایت‌پردازانه، به نوع‌گزینش روایت‌ها و داده‌ها، منبع‌شناسی مورخ، کیفیت داده‌ها و نحوه روایت‌پردازی‌ها، سنجش اعتبار و بی‌اعتباری آنها، کنشگران تاریخی، صحنه‌های کنشگری شخصیت‌های بحث‌شده و نیز بافت و زمینه تاریخی که کنشگری مورخ در آن صورت می‌گیرد و نیز به دستاوردهای مورخ در طرح ایده‌های تازه پرداخته می‌شود.

البته دکتر فلاح کوشیده است در هر دو قلمرو وارد شود. در نتیجه، حدود ۳۰ صفحه را به مباحث معرفت‌شناسی و روش‌شناسی تاریخی اختصاص داده است و دست‌کم ۱۶۰ صفحه را به نقد و تحلیل روایت‌ها و ایده‌های دکتر حائری در موضوعات بحث‌شده. شیوه ساماندهی اثر نشان می‌دهد که جایگاه مباحث معرفت‌شناسی در این کتاب پس از مرتبه زندگی‌نامه‌نویسی و تحلیل تاریخ‌نگارانه قرار دارد. دکتر فلاح در جای‌جای این اثر از «روش‌شناسی عین‌گرای تاریخی» (فلاح توتکار، ۱۳۹۴: ۸۸-۸۶ و ۱۱-۱۰) و در یک جا از «روش‌شناسی عین‌گرای انتقادی و رهایی‌بخش» (همان: ۹۸) به‌عنوان روش‌شناسی مدنظر دکتر حائری و نیز روش‌شناسی اثر حاضر نام برده است. پرسش جدی این است که روش مزبور چیست. چه ویژگی‌هایی دارد، مشخصه‌ها و مؤلفه‌های آن کدام است؟ آیا دکتر حائری مبدع آن بود یا حائری در درون یک سنت بزرگتر فکر می‌کرد؟

فلاح معتقد است، بر پایه این روش‌شناسی، مورخ نباید باورهای کلامی، مذهبی، نژادی و مسلکی خود را در شناخت و تبیین تاریخی دخالت دهد و اگر دخالت داد عناصری از واقعیت را نادیده گرفته و از امر واقع دور شده است. ستایشگری، تعلق و تنفر، دشمن این روش‌شناسی است، اما پایبندی به راستی و التزام به بازنمایی امر واقع و تجزیه و تحلیل مسائل

تاریخی و پژوهش همه‌سویه از عناصر قوام‌بخش آن است. این عین‌گرایی با آزادی پیوندی استوار دارد. چه، بدون آزادی امکان نشر و انجام پژوهش‌های عین‌گرا وجود ندارد و امور مادی و دنیایی جای آن را می‌گیرد. فلاح نتیجه می‌گیرد که این عین‌گرایی با ادعای بی‌طرفی پوزیتیویستی ناهمساز است (همان: ۸۷-۸۶).

واقعیت این است که حائری در سال‌های یکه‌تازی پوزیتیویسم، تاریخ پژوهی می‌کرد. به همین سبب معتقد بود نباید «برخی از ویژگی‌های زمانی، مکانی، ارزشی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، ایدئولوژیکی یا فردی و خانوادگی روزگار خود تاریخ‌گر بر روند پژوهش یا نتیجه‌گیری‌های پژوهشی‌اش چیره گردد یا در آن تأثیری گمراه‌کننده بگذارد.» (حائری، ۱۳۷۲: ۱۴۳). اگر در این مدعیات دقت شود، نوعی تناقض‌گویی بروز خواهد یافت. در مقام نظریه می‌توان شعار داد، دستورالعمل صادر کرد و از آرمان‌ها سخن گفت، اما آنچه در عمل رخ می‌دهد، ناقض این شعارها و دستورالعمل‌هاست.

اگر از مدعیات پوزیتیویستی بگذریم، کدام مورخ می‌تواند فارغ از باورهای مذهبی، نژادی، مسلکی و کلامی خود تاریخ بنویسد. آیا مورخ می‌تواند از پیش‌فهم‌ها (دانش‌زمینه‌ای و پیشین) و از پیش‌داشته‌های خود (تعلقات مذهبی، ملی، فرهنگی، باورها، احساسات، عواطف، نگاه‌ها و شرایط سیاسی و اجتماعی) که در آن زیسته است فاصله بگیرد؟ مسئله عینیت و بی‌طرفی در تاریخ‌نگاری یکی از مناقشه‌آمیزترین مسائل فلسفه علم تاریخ است که تاکنون حل‌نشده جلوه کرده است. به نظر می‌رسد همین که مورخ از اسناد و مدارک معتبر بهره‌گرفت و از پیش‌داوری‌ها پرهیز کرد و بر پایه داده‌های شایسته اعتماد و بر اساس یک منطق و روش استوار، نوعی دانش و آگاهی تولید کرد، باید کار او را معتبر شمرد و این همان عینیت نسبی است که پژوهش‌های تاریخی را معتبر جلوه می‌دهد.

اندکی پس از مرگ حائری تحت تأثیر پساساختارگرایی و زبان‌شناسی جدید و اندیشه‌های ساختارشکن پست‌مدرنیسم ایده‌های متفاوتی درباره عینیت مطرح شد و اساس مدعیات پوزیتیویستی پیشین را زیر سؤال برد. پست‌مدرن‌ها با تأکید بر نگاه متفاوت به گذشته و زمان حال، بی‌ثبات کردن موضوعات پژوهشی دانشگاهی، تمایل به ارائه تفسیرها و مطالعات چند وجهی، شیفتگی به خود متن و ارتباط دادن آن با واقعیتی که ارائه می‌کند، تمایل به صداهای ناشنیده پیشین به‌ویژه صدای مردم و گروه‌های فاقد امتیاز، تأکید بر روابط قدرت و دانش، گفتمان، روایت و نقش و کارکرد زبان و قرائتی فمینیستی از تاریخ زنان، (Bentley, 1999: 140-141) همه نظریه‌ها شناخت را زیر سؤال بردند و اساساً تاریخ‌پژوهی را تا سرحد متن‌های ادبی تنزل دادند. از نگاه آنها گذشته نه کشف و نه فهم، بلکه خلق می‌شود و

خالق آن مورخ است. بنابراین، دانش تاریخ دانش واقعی از گذشته نیست. به همین دلیل، آنها همچون فوکویاما که از پایان تاریخ سخن گفت، از پایان علم تاریخ سخن گفتند (مرادخانی، ۱۳۹۲: ۱۹۳-۱۹۱).

واقعیت این است که حائری در روش‌شناسی به حوزه تفکر انتقادی نزدیک شده است. دفاعش از آزادی و نقد ارباب قدرت و نفوذ اعم از سیاست‌مداران، زمین‌داران، رهبران مذهبی و دفاعش از برابری گویای همین رویکرد است. چنان‌که در ارزیابی ترکیب مجلس دوم آن را آشکارا بروز داد. به تعبیر غلامرضا وطن‌دوست، «او در گستره به‌راستی بی‌رونق تاریخ‌نگاری ایران، یک نوآور واقعی بود... او را می‌توان یک شالوده‌شکن و یا ویرانگر واقعی پهنه تاریخ معاصر ایران انگاشت. خواه این موضوع‌ها گزارش‌های تاریخی، ادعاهای واقعی یا ساختارهای ارزشی رایج باشد که هیچ‌کس از بیم طرد شدن جرئت گشودن چشم‌اندازهای نو را در آن زمینه‌ها به خود نمی‌دهد.» (وطن‌دوست، ۱۳۸۰: ۲۳۸)

یکی از مسائل مهمی که حائری طرح کرد موضوع انحراف مشروطه بود که در فضای غرب‌ستیزی و ضد روشنفکری پس از انقلاب خریداران بسیاری داشت. در حالی که گفتمان تاریخ‌نگاری رسمی جمهوری اسلامی مدعی بود که روشنفکران غربگرا مشروطه را از مسیر خود منحرف کرده و شیخ فضل‌الله سخن‌گوی راستین آن بوده است، حائری عامل این انحراف را نه روشنفکران که قدرت‌های سلطه‌گر روس و انگلیس و نیز زمین‌داران و بازرگانان محافظه‌کار می‌شمرد که در پی بروز جنگ جهانی اول قدرت بیشتری یافتند.

مخالفت شجاعانه حائری با بسیاری از باورهای رایج و روایت‌های غالب گاه او را به شالوده‌شکنی نزدیک می‌کند، مانند انکار نقش خواجه نصیرالدین طوسی در فتح بغداد که به سقوط عباسیان انجامید و نیز تحلیلی متفاوت از نقش فاتحان تهران در مشروطه دوم از این نوع است. این نوع بحث‌ها صرف‌نظر از قوت و اعتبارش، هنر حائری را در ایجاد مسئله‌ها و مناقشه‌های تاریخی نشان می‌دهد که تنها از ذهن یک انسان خلاق، کاوشگر و نقاد تراوش می‌کند.

یکی از مفاهیمی که دکتر حائری در قلمرو تاریخ‌پژوهی وضع کرد «تاریخ‌نویسی همه‌سویه» بود که در پیوند با عینیت‌گرایی و نقادی سه ضلع اصلی روش‌شناسی او را شکل می‌دادند. به تعبیر منصور صفت‌گل «تأکید اصلی تاریخ‌نویسی دکتر حائری بر ارکان سه‌گانه همه‌سویه‌نویسی، عینی‌گرایی و نقادی تاریخی است» (صفت‌گل، ۱۳۸۰: ۱۵۵) که دکتر فلاح می‌توانست این ابعاد سه‌گانه را به‌عنوان روش‌شناسی تاریخی حائری مطرح کند. هرچند همه‌سویه‌نویسی به‌درستی نه از سوی حائری و نه شارحان او تعریف نشد، اما به نظر می‌رسد،

همان گونه که ادگار مورن گفته است ناظر بر پیچیدگی امر انسانی و اجتماعی است (مورن و دیگران، ۱۳۸۷: ۴۲) که ناشی از چند لایه و چند ساحتی بودن پدیده‌های تاریخی است که اساساً دست‌یابی به حقیقت و عینیت را دشوار می‌کند.

آجودانی و میراث فکری دکتر حائری

ارزیابی واقع‌بینانه بخشی از مدعیات مهم ماشاءالله آجودانی در کتاب *مشروطه ایرانی* دربارهٔ تقلیل مفاهیم مدرن از سوی روشنفکران ایرانی نشان می‌دهد که عمدتاً برگرفته از ایده‌های حائری در کتاب *تشیع و مشروطیت* است. ایده‌های آجودانی، در این بخش زیرنویسی است بر اندیشه‌های حائری. به‌عنوان نمونه می‌توان از میرزا یوسف‌خان مستشارالدوله تبریزی (تولد ۱۸۹۵م./ ۱۳۱۳ه.ق) یاد کرد.

به نوشتهٔ حائری، بحث مستشارالدوله آمیزه‌ای از شرح نظام‌های دموکراتیک غربی همراه با تفسیرهای سست و مقایسه‌های نادرست آن با شریعت اسلام است. مستشارالدوله نیز همچون ملک‌خان چنین القا می‌کرد که این قوانین را می‌توان در اسلام یافت. او همچنین از تفکیک قوا سخن گفت و نظام پارلمانی را با قاعدهٔ مشورت پیوند داد. او همچنین کوشید تا مصونیت جان و مال افراد و برابری همگان را بر اساس آیات و روایات اثبات کند و آزادی بیان و قلم را به امر به معروف و نهی از منکر نسبت دهد (حائری، ۱۳۸۱: ۳۷).

به اعتقاد دکتر حائری، تلاش مستشارالدوله در ایجاد هماهنگی بین اسلام و دموکراسی جدی نبود؛ زیرا او به درستی می‌دانست که این دو با هم تعارض دارند، ولی برای آنکه هم‌میهنان او آمادگی بیشتری برای پذیرش و هضم آن مفاهیم پیدا کنند به آنها صبغهٔ اسلامی بخشید. درست به همین علت مشروطه‌خواهان از اثر او استقبال زیادی کردند، اما به همان نسبت موجب بدفهمی و برداشت نادرست رهبران مذهبی و پیروان آنها از نظریهٔ نظام مشروطه شد (همان: ۴۰-۳۹).

بعدها آجودانی این ایده‌های دکتر حائری را به شکلی آشکارتر بیان کرد. او نوشت، برخلاف تصور رایج، نخستین جریانی که در صدد توجیه شرعی از مشروطیت و سازگار نشان دادن آن با اسلام برآمد نه روحانیان بلکه روشنفکران بودند. روشنفکرانی چون مستشارالدوله، ملک‌خان و میرزا آقاخان هر یک به سهم خود در ایجاد این تفکر سهیم بودند؛ زیرا دموکراسی را برگرفته از اسلام می‌پنداشتند، در حالی که برجسته‌ترین اصل دموکراسی جدایی دین از سیاست بود تا قوانین بشری را جایگزین قوانین شرعی کند، روشنفکران ایرانی این تعارض را به عمد نادیده انگاشته و با این رفتار، تجدیدی پرتناقض ساختند که اگر در

کتاب‌ها باقی می‌ماند، مشکلی پدید نمی‌آورد؛ اما به عرصه عمل درآمد و به تعارضات و کشاکش‌های فراوان بین روحانیان و روشنفکران دامن زد که تاکنون نتایج بغرنجی در پی داشته است (همان: ۳۶۴-۳۶۳) و در حقیقت، به انحراف تفکر سیاسی مدرن در ایران انجامید و مفاهیم جدید را تنزل و تقلیل داد (آجودانی، ۱۳۸۳: ۴۰-۳۰).

نتیجه

حائری تاریخ‌نگاری آکادمیک بود که در کشاکش‌گفتمان‌های ایدئولوژیک می‌کوشید راهش را به‌سوی حقیقت بگشاید و مسیر تازه‌ای برای مورخان جوان در فضای سیاست‌زده پساانقلابی باز کند. بنابراین، تلاش دکتر فلاح در معرفی زندگی و اندیشه‌های تاریخ‌نگارانه حائری امری ستودنی است که بر بسیاری از ابعاد شخصیت و تفکر وی پرتو افکنده است. با این‌همه، برخی از جنبه‌های اندیشه و عمل حائری هنوز چنان‌که شایسته است کاوش نشده است. این مقاله کوشید تا برخی از این جنبه‌ها را به‌ویژه درباره زمینه و زمانه تاریخ‌نگاری حائری، تأسیس مجله تاریخ‌پژوهی، نقد غرب و ریشه‌های بدبینی او به نظام سرمایه‌داری، مفاهیم و نظریه‌هایی که حائری طرح کرد، نشان دهد و از کاستی‌هایی که درباره زندگی‌نامه‌نویسی او وجود دارد، کاستی‌های معرفت‌شناسانه در تحلیل تاریخ‌پژوهی حائری و نیز تأثیری را که بر برخی از ایده‌پردازان بعد از خود نهاد، روشن کند تا برای تکمیل این اثر یا نگارش آثاری دیگر در این باره راه هموارتر شود.

کتاب‌شناخت

آجودانی، ماشاءالله (۱۳۸۳) *مشروطه ایرانی*، تهران: اختران.
آزبورن، د. برایان و ریچارد سایر (۱۳۸۹) *چگونه زندگی‌نامه بنویسیم*، ترجمه محسن سلیمانی، تهران: سوره مهر.

اندیشه، لیدا (۱۳۹۱) *زندگی و زمانه عباس اقبال آشتیانی*، ترجمه جلال‌الدین افصلی، تهران: نارمک.
پیگولوسکایا، ن. و دیگران (۱۳۵۳) *تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان قرن هجدهم میلادی*، ترجمه کریم کشاورز، تهران: پیام.

توسلی فرید مهدی (۱۳۶۶) *فقر علوم*، تهران: سهروردی.
جلالی، محمدرضا (۱۳۸۰) «نگاهی روان‌شناختی به شخصیتی دکتر حائری»، در *خودآگاهی و تاریخ‌پژوهی: مجموعه مقالات همایش بزرگداشت استاد دکتر عبدالهادی حائری*، تهران: دانشگاه تهران.
حائری، عبدالهادی (۱۳۶۸) *ایران و جهان اسلام: پژوهش‌هایی تاریخی پیرامون چهره‌ها، اندیشه‌ها و جنبش‌ها*، مشهد: آستان قدس رضوی.

_____ (۱۳۷۲) نخستین رویارویی‌های اندیشه‌گران ایران با دو رویه تمدن بورژوازی غرب، تهران: امیرکبیر.

_____ (۱۳۷۲) آنچه گذشت... نقشی از نیم قرن تکاپو، تهران: معین.

_____ (۱۳۸۱) تشیع و مشروطیت در ایران و نقش ایرانیان مقیم عراق، تهران: امیرکبیر.

روشه، گی، (۱۳۷۶) *تغییرات اجتماعی*، ترجمه منصور وثوقی، تهران: نی.

ساعی، علی (۱۳۹۲) *عقلانیت دانش علمی: روش‌شناسی انتقادی*، تهران: آگه.

سعید، ادوارد (۱۳۷۱) *شرق‌شناسی*، ترجمه عبدالرحیم گواهی، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.

صدقی، ناصر (۱۳۹۱) «تأملی در نگرش جامعه‌شناختی مارکسیستی به تاریخ ایران»، پژوهش علوم تاریخی، دوره ۱، شماره ۴، پیاپی ۵.

صفت گل، منصور (۱۳۸۰) «دکتر حائری و تاریخ‌نگاری فرهنگی: بینش و روش در تاریخ‌نگاری پیش از قاجار»، در *خودآگاهی و تاریخ‌پژوهی: مجموعه مقالات همایش بزرگداشت استاد دکتر عبدالهادی حائری*، تهران: دانشگاه تهران.

فراستخواه، مقصود (۱۳۹۶) *گاه و بی‌گاهی دانشگاه در ایران: مباحثی نو و انتقادی در باب دانشگاه‌پژوهی، مطالعات علم و آموزش عالی*، چاپ دوم، تهران: آگه.

فراهانی منفرد، مهدی، (۱۳۸۰) «دکتر عبدالهادی حائری و زبان و ادب فارسی» در *خودآگاهی و تاریخ‌پژوهی: مجموعه مقالات همایش بزرگداشت استاد دکتر عبدالهادی حائری*، تهران: دانشگاه تهران. فلاح توتکار، حجت (۱۳۹۴) *زندگی، آثار و اندیشه‌های تاریخ‌نگارانه دکتر عبدالهادی حائری*، تهران: پژوهشکده تاریخ اسلام.

گرانوسکی و دیگران (۱۳۵۷) *تاریخ ایران از باستان تا امروز*، ترجمه کی خسرو کشاورزی، تهران: پیام. مرادخانی، علی (۱۳۹۲) *پایان تاریخ در نظر فلاسفه مدرن و پست مدرن*، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

ملایی توانی، علیرضا (۱۳۸۸) «اصول و مبانی سرگذشت‌نگاری: ملاحظاتی درباره روش‌شناسی زندگی‌نامه‌نویسی»، *مجله تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگاری دانشگاه الزهراء (س)*، سال ۱۹، شماره ۳، پیاپی ۸۳. مورن، ادگار و دیگران (۱۳۷۸) *اندیشه پیچیده و روش یادگیری در عصر سیاره‌ای*، ترجمه محمد یمنی دوزی سرخابی، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.

وطن دوست، غلامرضا (۱۳۸۰) «مفهوم غرب، غرب‌زدگی و شرق‌شناسی در آثار دکتر عبدالهادی حائری»، در *خودآگاهی و تاریخ‌پژوهی: مجموعه مقالات همایش بزرگداشت استاد دکتر عبدالهادی حائری*، تهران: دانشگاه تهران.

یکتایی، مجید (۱۳۵۰) *تاریخ‌شناسی: نقدی بر تاریخ و تاریخ‌نگاری*، تهران: کاخ چاپ.

- Bentley, Michael, "Modern historiography, London and New York, Routledge, 1999.

List of sources with English handwriting

- Ajodānī, māšāllāh, (1383) .mašrouṭe Irān ,Tehrān: aḵtarān.
Azborouñ,D.berāyān va Ričārd sāyer ,(1389) , čegone zendegīnāme benevīsīm, Translated by Moḥsen soleymānī ,Tehrān: soūrey-e mehr.
Bentley, Michael, "Modern historiography, London and NewYork, Routledge, 1999.
Andīše lidā,(1391) Zendgī va zamāne-ye Abbās Eqbāl Aštīyānī, Translated by jalāl-al-dīn Afzalī, Tehrān: Nārmak.
Fallah,Totonkār,Hojat,(1394), Asar Va Andīše-Hā-Ye Tārīknegārāne-Ye Doctor Abolhadī Hāerī , Tehran: Pazhoeshkade Tārīk Islam.
Farāhānī Monfared, Mahdī, (1380) "Dr. Abdolhadi Haeri and Persian Language and Literature" in Self-Awareness and History of Research: Proceedings of the Conference in Honor of Professor Abdolhadi Haeri, Tehran: University of Tehran.
Ferasat Khah, Maqsud,(1396), *Gāh Va Bigāh Danešgāh Dar Irān: Mabāhesī Noū Va Enteqādī Dar Bāb DanešgāhpeŽohī*, Motal'eāt-E Elm Va Amozeš 'Āl ī , čap Dovvom,Tehrān:Agāh Grandtouskī Va Dīgarān(1357) , *Tārīk Irān Az Bāstān Tā Emrouz* , Translated By Key kosrou Kešavarzī, Tehran: Payām.
Hāerī, Abolhādī, (1368) *Irān Va Jahān_e Islām PaŽouheš-hā-ī Tārīkī Pīrāmoūn-e Chehre-hā ,Andīše-hā , Jonbeš-hā* , Mašhad : Astān-e Qods-e Ražavī.
Hāerī, Abolhādī, (1372) *Ān Če Gozasht... Naqšī Az Nīm Qarn Takāpoū*, Tehrān: Moīen.
Hāerī, Abolhādī, (1372) *Noḵostīn Roū Ya Roūī-ha-Ye Andīšegarān-e Irān Bā Do Ravī-ye Tamaddon BorŽovāzī-Ye Qarb*, Tehrān: Amīr Kabīr.
Hāerī, Abolhādī, (1381) *Tašaū'e Va Mašrouīyat Da Irān Va Naqā Irānīān Moqīm Arāq*, Tehrān: Amīr Kabīr.
Jālālī, Mohamad Rezā, (1380) , "A Psychological Look at Dr. Haeri's Personality", in Self-Awareness and Research History: Proceedings of the Conference in Honor of Dr. Abdolhadi Haeri, Tehran: University of Tehran..
Mollaiy Tanany,alireza,(2009), "Biography Fundamentals: Methodological considerations about Biographical Writing" Journal of Historiography and Historiography "(80th consecutive), Vol.19, No. 3, P. 141-165.
Moradkhani, Ali,(1392), *Payan Tārīk Dar Nazar-E Falasafe-Ey Modern Va Postmodern*, Tehran: Pazhoeshgah-E Olum Enسانی Va Motaleat Farhangī.
Morin, Edgar And Others,(1378) *Complex Thought and the Method of Learning in the Planetary Age*, Translated By Mohammad Yamani Sar Dozi Sorkhabi, Tehran: Pazhoeshkade Motal'eāt Farhangī Va Ejt'emāī.
Pigoloūsakāyā,N va dīgarān(1353) *Tārīk Irān Az Dorān Bāstān Tā Pāyān-e Qarn-e Hejđdahūm Milādī*. Translated By Karim Kešavarz, Tehrān: Payām.
Rocher ,Guy,(1376), *Je chengment social*, Translated By Mansour Vosoqī, Tehrān: Nei.
Saeī, Alī (1392) *Aqlānīyat-E Daneš Elmī : Raveš šenāsī Enteqādī* ,Tehrān : Age.
Saeid,Edvard, (1371), Shaq Shenasi, Translated By Abdol-Rahim Govahi, Tehran: Daftar-E Nashr-E Farhang Islami.
Sedqi, Naser,(2013), "Reflections on the Marxist sociological approach to the History of Iran", Historical Sciences Studies, Vol.4, Issue.1, P. 133-152.
Sefat Gol,Mansur,(1380) , *Dr. Haeri and Cultural Historiography: Insights and Methods in Pre-Qajar Historiography*", in *Self-Awareness and History Research: Proceedings of the Conference in Honor of Dr. Abdolhadi Haeri*, Tehran: University of Tehran..
Tavasouī, Farīd , Mahdī , (1366) *Faqr-e 'olūm*, Tehrān: Soūhravadī.
Vatan Dost,Qolāmrezā,(1380) "The Concept of the West, Westernization and Orientalism in the Works of Dr. Abdolhadi Haeri", in *Self-Awareness and History of Research: Proceedings of the Conference in Honor of Professor Abdolhadi Haeri*, Tehran: University of Tehran.
Yektaī, Majīd,(1350)*Tārīkšenāsī:Naqdī Bar Tārīk Va Tārīknegārī*,Tehran: Kaḵ čap

English Source

- Bentley, Michael, "Modern historiography, London and NewYork, Routledge, 1999.

Again Look at Dr. Haeri's Achievements
(Critique of the Book of *Life, Works and Historical Thoughts of Dr. Abdul Hadi Haeri*)¹

Alireza Mollaiy Tavany²

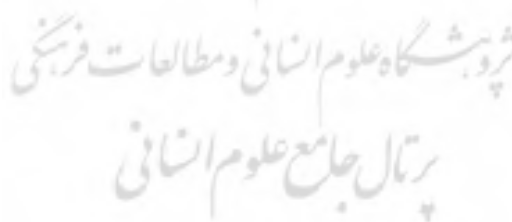
Received: 2020/11/16

Accepted: 2021/02/09

Abstract

Abdohadi Haeri is one of the famous figures of contemporary Iranian historians, whose power and Thought heritage has impressed a direct and Stable impact on Iranian historical knowledge. Haeri is a Style owner not only in the field of historiography but also in the field of memoirs and theorizing. Haeri's pioneering innovations and actions require in-depth research about him. The important point is that his scientific activity took place in a specific context and time when the emotional, Unrest, politicized, and ideological atmosphere dominated over rationality and historical thinking. This article tries to open a new perspective towards some dimensions of Abdohadi Haeri's thoughts and actions by taking a critical look at the book "Life, Works and Historical Thoughts of Dr. Abdul Hadi Haeri" by Hojjat Fallah Tutkar. Focusing on the political context and Background in which Haeri grow up and presented his methodological and epistemological ideas, the article concludes that without knowing the characteristics and requirements of this context, especially rival discourses, it is not possible to have deep knowledge about Haeri's Achievements.

Keywords: Historiography, Theorizing, Abdohadi Haeri, Historical Epistemology, Dual faces of Western Bourgeois Civilization.



1. DOI: 10.22051/HPH.2021.35166.1502

2. Professor, Department of History, Institute for humanities and cultural studies, Tehran, Iran. Email: ar.mollaiy@ihsc.ac.ir

Print ISSN: 2008-8841/ Online ISSN: 2538-3507